

اولی‌ترین اولی‌تر، اولی

■ علی محمد هنر



خطا و محض نباشد.»
پس شمس قیس، الحاق «تر» به «اولی» را
از مقولهٔ مبالغه می‌داند و استعمال اولی‌تر را
«خطای محض» نمی‌شمارد. اما اینکه گفته
است:

«اگر گویند چنین اولی و سخن قطع کنند،
سخن باری تمام نباشد» درست نتواند بود.
چه، مثلاً حافظ در غزلی «اولی» را ردیف کرده
است و گوید:

این خرقة که من دارم در رهن شراب اولی
وین دفتر بسی معنی، غرق می‌ناب اولی
از زرف‌نگری در بیت‌های ایسن غزل، روشن
می‌شود که کلمهٔ «اولی» در آخر هر بیت،
درست، معادل «اولی تر است» به کار رفته
است و تمام‌کنندهٔ معنی هر جمله است؛ بی‌آنکه
معنی ناتمام و نارسا باشد. «آزاد بلگرامی» در
«تذکرهٔ عامره» — تألیف شده به سال ۱۱۷۶ ه.
ق. — نوشته است: «از این قبیل است لفظ
اولی‌تر در این شعر خواجهی کرمانی:

مرا ز می‌کنده پرهیز کردن اولی تر
که گفته‌اند: «به پرهیز به شود رنجور»

یعنی اولی صیغهٔ اسم تفضیل است حاجت
کلمهٔ تر ندارد، مگر اینکه گویند اسم تفضیل به
معنی اسم فاعل و صفت مشبیه هم می‌آید. در
این صورت الحاق کلمهٔ تر صحیح است...»
روشن است که نویسندهٔ تذکرهٔ خزانه، به
اصلی رعایت کردنی استقلال زبان فارسی،
توجه نکرده است و کلمات تازی رایج در
فارسی را، محکوم قواعد صرف عربی ساخته
است. دیگری از معاصران ما، دربارهٔ «اولی تر»
با همین دیدگاه نوشته است:

«به کار بردن کلمهٔ «أولی تر» به دلیل رواج
و کاربرد زیاد آن، از زمان سعدی تاکنون،
اشکالی ندارد. بهتر است که امروزه از چنین
استعمالهایی خودداری کنیم.»

در آنچه که نقل آمد، گذشته از آن که
نویسنده واژهٔ اولی‌تر را نادرست، دانسته
است؛ رواج و کاربرد زیاد آن را نیز «از زمان
سعدی تاکنون» پنداشته که قابل تأمل است. چه

از آنست و بهتر از آنست چرا شاید کی گویند
«جنان اولی تر» الا کی نسق کلام تازی باشند.
چنانک گویند طریق اولیتر اینست و چون کلمهٔ
اولی باخر افند هر آینه آنرا رابطه‌ی (F.130)
باید تا سخن تمام شود چنانک گویند اولی
اینست یا این اولی است یا این اولی باشد و
مانند آن و اگر گویند چنین اولی و سخن قطع
کنند [سخن] باری تمام نباشد چنانک در
تازی گویند فلان عالم و فلان غنی اگر در
بارسی گویند فلانی عالم و فلان غنی اگر
دربارسی گویند فلانی عالم و فلانی توانگر
سخن تمام نباشد الا کی گویند فلانی عالمست
و فلانی توانگرست و چون در بارسی گویند
این اولی تر به کلمهٔ رابطه احتیاج نباشد کی
لفظ تر درین موضع «مجوّز سقوط» حرف ربط
است اگر کسی در نظم و نثر گوید جنان اولیتر

هر کس، مقدمات صرف زبان تازی را فرا
گرفته باشد؛ می‌داند که کلمهٔ اولی (OWLA)
در عربی، صیغهٔ افعل التفضیل است از «ولی
یلی» که «مثال واوی» و «لفیف مفروق» خوانده
می‌شود؛ به معنی «صواب‌تر» و «سزاوارتر». ز
این رو، به ظاهر، افزودن پسوند «تر» و «ترین»
به این واژه نادرست می‌نماید.

شمس قیس رازی، در کتاب نامبردار خود،
المعجم نویسد:

«همچنین کلمهٔ اولی‌تر کی جماعتی بندانند
کی (چون) [در کلمهٔ] اولی معنی تفضیل و
ترجیح هست، [لفظ] تر با آن ضم کردن خطا
باشد و نه چنانست غایهٔ ما فی الباب آن باشد
کی مبالغتی بود. بربالمغت و چون دربارسی
می‌گویند به و بهتر و کلمهٔ به خود متضمن معنی
رجحان و اولویت است چنانک (گویند) این به

آنگونه که از مطالعه متن‌های کهن - البته پیش از دوران سعدی - و تعمق در آنها دانسته می‌شود؛ نویسندگان و گویندگان طراز اول و زبردست، از آغاز نشو و نماي فارسی دری، برطبق منطق کلام و روح زبان، در به کار بردن لغات تازی، بنا را بر این گذاشته بوده‌اند که در هر مورد، استقلال زبان فارسی را رعایت کنند و هر کلمه دخیل را برطبق صرف و نحو زبان فارسی به کار برند.^۵ بی‌شک، گفتگو درباب چنین مواردی، در کتابهای درسی، بیرون از آن که با واقعیت، تطبیق نمی‌کند؛ باعث آشفتگی ذهن شاگردان نیز می‌شود. زیرا «اولی‌تر» در کهن‌ترین کتابهای فارسی دری که از بخت نیک، به دست ما رسیده است؛ فراوان به کار رفته. آنچه در پی می‌آید، شواهد بسیار کمی است از میان یادداشتهای بسی شماری که گردآوری شده است.

در ترجمه تفسیر طبری آمده است:^۶
 «اگر بکشاید، روا باشد؛ اما اگر بدارد؛ اولی‌تر باشد.»
 «یا محمد! تو پیش رو که تو اولی‌تری و خاتم الانبیایی...»
 ابوبکر اخوینی در کتاب معروف و برارزش خود - هدایة المتعلمین - نویسد:^۷
 «پس، از دماغ، وی اولی‌ترست بیاذ کردن.»
 «پس، چنین اولی‌تر بود.»

در دانشنامه علایی می‌خوانیم:^۸
 «اگر بوی اشارت نبود، چون صورت جسمی پذیرد، جایگاهی که اندروی پدید آید؛ اولی‌تر نبود از جایگاهی دیگر، زیرا که تمام جایها به نسبت با او به یک طبع‌اند که اندر جمله جایگاه آن طبع بود چنانکه از جمله جایگاه زمین آنجا اولی‌تر بود که صورت بوی برسد که او را آنجا باید، یا به جایگاهی که آمدن وی بدان جایگاه که اندروی پدید آید از کل آن جایگاه اولی‌تر بود و الا بهیچ جایگاه اولی‌تر نبود از دیگر...»

ابوالفضل بیهقی، تاریخ نویس برجسته می‌نویسد:^۹ «کار اصل، ضبط کردن، اولی‌تر که

سوی فرغ گراییدن.»

«آن اولی‌تر که او را باقی گذاشته آید.»
 «او اولی‌تر است بدانچه جهت بوالقاسم اسکافی دبیر رحمة الله علیه گفته‌اند.»
 از تفسیر نسفی چند شاهد آورده می‌شود:^{۱۰}
 «... و شویان ایشان را اولی‌تراند به رجعت ایشان اگر خوبی می‌خواهند.»
 «ایشان اولی‌تراند به نبوت، یا ایشان راست بهره‌ای از سلطنت...»
 «اگر دانسته شد که ایشان گواهی به دروغ دادند و، بزه‌مند شدند؛ دو گواه دیگر به جای این دو گواه بایستند از گواهان که گواهی ایشان را دو وارث که اولی‌تراند مستحق شدند و، آن دو گواه به خدای تعالی سوگند خورند؛ چون در گواهی ایشان به شک شوند؛ که گواهی، اولی‌تر است به قبول از گواهی آن دو تن که به اول دادند...»

محمدبن عبدالله بخاری در ترجمه استادانه خود از کلیله و دمنه می‌نویسد:^{۱۱}
 «چون سود آن به مستمع باز گردد (و) گوینده را از آن سودی نبود؛ پس خاموشی اولی‌تر از گفتار باشد.»
 «از وی ایمن نابودن اولی‌تر که اگر چه به تن خویش به دشمنی نرسد؛ به دست دیگری مراد خود برآورد.»
 «به چاره و حیلت دشمن را قهر کردن اولی‌تر از شمشیر و جنگ، که وزر و عقوبت حیلت کمتر از آن شمشیر است.»
 در تفسیر «بصائر یمنی» آمده است:^{۱۲}
 «اولی‌تر آن باشد که در هر رکعتی بسم الله الرحمن الرحیم بگوید.»
 «مصنف این کتاب گوید که اولی‌تر وقتی که بنده به معونت خداوند خود محتاج باشد...»
 «می‌گوید که دین ما اولی‌تر از دین شما و ملت ما قدیم‌تر از ملت شما و کردار ما پسندیده‌تر از کردار شماست.»
 «اولی‌تر آن است که مراد از حسنة دنیا، امن و عاقبت است و از حسنة آخرت، عفو و مغفرت.»

«چون اصل بزه، حرام باشد؛ بزه بزرگتر اولی‌تر به حرمت.»
 از تساریخ بیهقی نیز چند شاهد نقل می‌شود:^{۱۳}
 «نقابت به فرزندان حسن اولی‌تر از فرزندان حسین بود.»
 «هیچ اولی‌تر از آن نیست که عمری که ساعه فساعة سبری خواهد شد؛ صرف کنم در سیادت و ریاست فرزندان خویش تا دامن قیامت.»
 «این شاعر عقلاً و شرعاً بدم اولی‌تر است.»
 «گفت اگر این نامه از حق تعالی بود و این دوامین ابراهیم و موسی باشند؛ اولی‌تر که تعرض زایل گردانی. امیر خراسان گفت اولی‌تر.»
 «افعال از خطا مصون داشتن اولی‌تر از آن که اقوال.»
 صاحب حالات و سخنان ابو سعید ابوالخیر^{۱۴} نوشته است:
 «گفت: ای نفس مرده ریگ! بیگانه مهلت می‌دهد و تو نمی‌دهی. تو دهی اولی‌تر.»
 نصر الله منشی دبیر و گزارنده نامبردار، در اثر خنامه ماندگار خود - کلیله و دمنه بهرامشاهی - نویسد:^{۱۵}
 «این شکارگاه و صید آن به من اولی‌تر، که قوت و شوکت من زیادت است.»
 «تا ممکن گردد اصحاب رای به مدارا و ملاحظت، گرد خصم درآیند، و دفع مناقشات به مجامعت اولی‌تر شناسند.»
 «گفت: ای دوست، ابتدا از بریدن بسند اصحاب اولی‌تر.»
 این شواهد از «اغراض الطیبه»^{۱۶} است:
 «... اندر مری اولی‌تر آن بود که این آله بیرون بیرون باشد تا کار او دیرتر پدید آید.»
 «پس اولی‌تر آن است که گویند که سبب حسن الم جمع سوء المزاج است با تفرق الاتصال.»
 «بدین سبب گفته‌اند که بحران روز بیستم اولی‌تر از آن باشد که بروز بیست و یکم.»

این شاهداها از «مرزبان نامه» یادداشت شده است:^{۱۷}

«پس اولیتر آنکه در تعهد این مهمان چیزی از آن صرف کنی. دهقان اجابت کرد.»

«شاه را آزو خشم در پای عقل کشتن و، سر قضای شهوت که از گریبان فضول حاجت برآید؛ به دست خود برداشتن، اولیتر می دانم.»

«ای فرزند، از هر چه در دنیا مردم، بدان نیاز دارند و هنگام آنکه روزگار حاجتی فراز آرد؛ به کار آید؛ دوست اولیتر.»

«اولیتر آن است که رضادهی تا ترا به فلان پادشاه زاده دهم که کسفات حسب و نسب دارد.»

در «لمعه السراج» (بختیار نامه) خوانده ایم که:^{۱۸}

«اولیتر آنکه گوشه عزلتی بگزینم و در زاویه سلامتی ساکن بنشینم.»

«اولیتر آنکه دست از خرج این کوتاه دارم و این غله را نگاه دارم.»

از تفسیر قرآن کریم، نوشته ابوبکر عتیق نیشابوری نیز بخوانید:^{۱۹}

«پسغامبر اولی تر بگروندگان از تنهای ایشان.»

«ایشان به میراث یک دیگر اولی تراند از دیگر مومنان و هجرت کنندگان.»

در «فصص قرآن مجید» می خوانیم:^{۲۰}

«فرمان رسول نگاه داشتن، اولی تر بود.»

«با ایشان کوشیم اولی تر»

«اگر نبی است ما اولیتریم که نیک بخت ترین مردمان باشیم [بوی]»

ظهیری سمرقندی در «سند باد نسامه» می نویسد:^{۲۱}

«آن اولیتر کسی در نهایت اعمار بسزک اسفار گفته شود.»

«... آخر الامر بر آن قرار گرفت کسی هر کدام از ایشان بزاد بیشتر، بدین گرده خوردن اولیتر.»

«فرزند من، سرا به منزلت عضوی بود بایسته، اما آکله و بیماری دروی افتاد، قطع

اولیتر.»

در راحة الصدور شاهدهای زیرین دیده می شود:^{۲۲}

«هر کنش از جود و شرم نیست خبر مرگش از زندگانی اولی تر»

«هر دو زالفند و ز دویسای دیگر بای حرکت دار به لام اولیتر»

نظامی گنجهای راست:^{۲۳}

«... کسامی را به وقت پروردن کشتن اولی تر است از آزدن»

سنایی غزنوی گفته است:^{۲۴}

«باز آنکو حرام دارد خور دوزخ او را ز شرع اولیتر»

کمال الدین اسماعیل اصفهانی نیز گوید:^{۲۵}

«... که دوستکام به مردن غریب اولیتر که با شمتت اعدا، میان اهل وطن»

از خاقانی شروانی هم چند شاهد نقل می شود:^{۲۶}

«جون مرا در وطن آسایش نیست غریبست اولیتر او طمان چکنم؟»

«اگر چه هست بدین سان خداش مرگ دهاد که گور بهتر داماد و دفن اولیتر»

«سرهای سراندازان در پای تو اولی تر در سینه جانبازان سودای تو اولی تر...»

مرحوم «مجتبی مینوی» نوشته است:^{۲۷}

«... با آنکه کلمه اولی در عربی صیغه تفضیل است در فارسی با «تر» که علامت تفضیل باشد به کار می رود، مانند به و بیش که معنی تفضیل در آنها هست و مع هذا بهتر و بیشتر می گویم، جز در کلمه «به طریق اولی» یا چیزی مانند آن.

تلفظ اولی به بیا از اینکه در نسخه های قدیم (مثل همین نسخه کلیله و دمنه) کسره برای لام گذاشته اند ثابت می شود. نیز جامی در



هفتونگ (ص ۱۵) گوید:

گرت افتد به مرحمت میلی
رسه باشد بآن زگرگ اولی

در نسخه خطی کلیله و دمنه، به تاریخ ۵۵۱ ه. ق.

که اساس طبع «مینوی» است؛ در مواضع مختلف، در زیر لام اولی، صریحاً و واضحاً کسره منحرف گذاشته شده است.^{۲۸}

گفته آن بزرگوار که: «در نسخه های قدیم... کسره برای لام گذاشته اند» روشن می سازد که دست کم در گذشته، در بعضی از حوزه های ادبی زبان فارسی، تلفظ کلمه اولی را نیز، تغییر داده بوده اند تا جهت رعایت استقلال زبان فارسی، از صورت افعال التفضیل عربی بودن هم، خارج گردد.

چند شاهد برای این مورد، گفته و استنباط درست آن دانشی مرد را تأیید می کند.

در نسخه ای از تفسیر سوراآبادی، نوشته شده است:^{۲۹}

«یعنی این گروه اولیتر آند به اتفاق.»

«این قرأ نعوذ نیست از خدای تعالی که ترک آن اولیتر.»

«و این اولیتر زیرا که رسول عفت...»

«امیر ایشان گفت لایب فرمان خدای و رسول نگاه داشتن اولی تر.»

گاهی در گذشته، به کلمه «اولی» پسوند ترین». افزوده‌اند که برای دراز نشدن این ادداشت به دو مثال بسنده می‌شود.
 قوامی رازی گفته است:^{۳۱}
 «تا صاحب الزمان، برسیدن به کار دین ولایتی کسی، شرف‌الدین مرتضی است؛ در کتاب «وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی» آمده است:^{۳۲}
 «اولی‌ترین کاری که اندیشه صافی و نظر صافی بدان گمارند و مساجم رأی و همت برتریب آن مصروف دارند و در تمهید مبادی و تشدید مبانی آن احتیاط و تنوق نمایند، کار وزارت است.»

* * *

خلاصه آنکه «اولی‌تر» از آغاز گسترش فارسی دری، در نثر و شعر نویسندگان و گویندگان بلندمرتبه و استاد ما، به کار رفته است و به هیچ وجه نمی‌توان بر آن ایراد گرفت. چه، به کار بردن سعدی و امثال او این کلمه و نظایرش را، بی‌شک، جزو درست‌ی و استعمال آن در گفته‌ها و نوشته‌ها است. رواتر و بهتر آن است که به جای مطرح ساختن چنین بحثهایی نایابسته، شیوه «فارسی نویسی» را به شاگردان مدارس و دانشگاه‌ها آموخت و آنها را از به کار بردن لغات و اصطلاحات نادرست و بی‌رمق و نارسای تشریحات و رادیوتلوویزیون برحذر داشت.
 باید به آنها یاد داد که انسان زنده، به زبان زنده و درست نیاز دارد....

مآخذ

- ۱ - المعجم، مدرس رضوی، چاپ دانشگاه تهران، ص ۳۱۳ - ۳۱۴.
- ۲ - دیوان حافظ، قزوینی - غنی، به اهتمام جریزه‌دار، تهران ۱۳۶۸، ص ۳۵۲.
- ۳ - نشر دانش، سال دهم، شماره ششم ص ۵۲۶.

- ۴ - متون ادب فارسی و آیین نگارش، سال دوم فرهنگ و ادب، ۱۳۶۸ ص ۲۰۱.
- ۵ - وحید، محمد پروین گنابادی، سال دوم، شماره چهارم، فروردین ۱۳۴۴.
- ۶ - ترجمه تفسیر طبری، به تصحیح حبیب یغمایی، از انتشارات دانشگاه تهران، ج ۱ ص ۱۲۸ و ج ۲ ص ۳۷۸.
- ۷ - هدایة المتعلمین، به تصحیح جلال منینی، مشهد، ۱۳۴۴، ص ۲۶۷ و ۷۰۲.
- ۸ - دانشنامه‌ی علامی (الهیات)، به تصحیح محمد معین، چاپ دوم، ۱۳۵۳، ص ۲۴ و ۲۵.
- ۹ - تاریخ بیهقی، چاپ علی زکری فیاض، مشهد ۱۳۵۰، ص ۲۱۴، ۱۶ و ۷۹۵.
- ۱۰ - تفسیر نسفی، به تصحیح عزیزالله جویی، از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ج ۱ صفحات ۵۶، ۱۲۶، ۱۷۷، همچنین صفحات ۲۷۱، ۲۸۰، ۲۹۳، ج ۲ صفحات ۶۰۰ و ۶۰۶ دیده شود.
- ۱۱ - داستانهای پیدایی (استنساخ در ۵۴۴ هـ. ق.) به تصحیح پرویز نائل خانری... چاپ اول به ترتیب صفحات ۹۶، ۱۰۱ و ۱۱۴؛ نیز به صفحات ۱۲۲، ۱۳۶، ۱۵۸، ۱۷۳، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۷ نگریسته شود.
- ۱۲ - تفسیر بصائر یمنی، به تصحیح عی روافی، بنیاد فرهنگ ایران، ج ۱ صفحه‌های ۸، ۱۵، ۲۱۲، ۲۴۹ و ۲۶۴.
- ۱۳ - تاریخ بیهقی، به تصحیح احمد بهمنیار، تهران، ۱۳۱۷، صفحات ۵۶، ۹۳، ۱۴۹، ۱۶۶ و ۱۹۰.
- ۱۴ - حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر، به تصحیح ایرج افشار، تهران، ۱۳۴۹، ص ۱۳۴.
- ۱۵ - کلبه و دمنه، به تصحیح مجتبی منینی، تهران، دانشگاه، ۱۳۴۳، صفحه‌های ۸۷، ۱۰۹، ۱۶۱؛ نیز صفحات ۱۷۶، ۱۹۵، ۲۰۵، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۹۹، ۳۷۱ و ۴۱۰ دیده شود.
- ۱۶ - الاغراض النطیبة، اسماعیل جرجانی، چاپ عکسی، بنیاد فرهنگ ایران، صفحات ۸۹، ۱۶۹، ۲۱۲؛ همچنین به صفحات ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۶۰، ۲۶۸، ۵۰۷، ۵۲۴، ۵۷۲ و ۵۹۲ نگریسته شود.

- ۱۷ - مرزبان‌نامه، بنیاد فرهنگ ایران، ج ۱ صفحات ۳۹، ۵۱، ۱۰۹، ۱۲۵؛ به صفحات ۱۲۵-۱۲۶، ۱۳۱، ۲۰۴، ۲۰۹، ۲۱۳-۲۱۴، ۲۱۶، ۲۲۴، ۲۵۷، ۲۸۷، ۳۴۴، ۴۰۲، ۴۲۲، ۴۸۰، ۴۹۰ و ۵۲۴ هم رجوع گردد.
- ۱۸ - لمعة السراج (بختیار نامه)، بنیاد فرهنگ ایران، صفحات ۵۸ و ۶۱.
- ۱۹ - تفسیر قرآن کریم، ابوبکر عتیق سور آبادی (عکس نسخه مکتوب به سال ۵۲۳ قمری) بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۵، صفحات ۲۹۶ و ۲۹۷؛ صفحات ۳۳۲، ۳۵۵، ۳۵۶ و ... هم دیده شود.
- ۲۰ - قصص قرآن مجید (برگرفته از تفسیر سورآبادی)، بسجی مهدوی، از انتشارات دانشگاه تهران، صفحات ۲۹، ۶۴، ۹۹ و صفحات ۲۱۲، ۲۳۵، ۴۷۲....
- ۲۱ - سندبادنامه، به تصحیح احمد آتش، چاپ ترکیه صفحات ۳۵، ۴۹ و ۷۸.
- ۲۲ - راحة الصدور، به تصحیح محمد قبال، با تصحیحات مجتبی منینی، امیرکبیر، صفحات ۲۴۵ و ۴۴۳.
- ۲۳ - هفت پیکر، از انتشارات کتابهای جیبی، ص ۴۱.
- ۲۴ - حدیقه، مدرس رضوی، تهران، ۱۳۲۹، ص ۲۰۵.
- ۲۵ - کلبه و دمنه، منینی، ص ۲۹.
- ۲۶ - دیوان خاقانی، به تصحیح عبدالرسولی، تهران، ۱۳۰، صفحات ۲۵۹، ۶۳۶ و ۷۹۲.
- ۲۷ - کلبه و دمنه، منینی، ص ۸۷.
- ۲۸ - ایضاً ص ۲۸۳ ح و ۳۷۱ ح.
- ۲۹ - تفسیر سورآبادی، چاپ عکسی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۳، صفحات ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۴ و ۲۱۸.
- ۳۰ - یادگار، سال دوم، ص ۶۸.
- ۳۱ - وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی، عباس قبال، به کوشش افشار و دانش‌پژوه، از سلسله انتشارات دانشگاه - تهران، ۱۳۰۰، ص ۲۵.